

**Received:** 2025/1/11

**Accepted:** 2025/8/4

from 211 to 229

**Ehsan Naseri Sarab  
Badieh**

Student and member of the  
Institute of Arabic Language and  
Islamic Civilization, Imam Sadeq  
University (AS), Tehran, Iran  
(Corresponding author).  
ehnaseri1378@gmail.com

**Mohammad Amin  
Taghavi Fardood**

Assistant Professor, Imam Sadeq  
University (AS) and Director of  
the Institute of Arabic Language  
and Islamic Civilization, Tehran,  
Iran.  
Dr.Ma.Tf@isu.ac.ir

**Masoumeh Hassanzadeh  
Moghadam**

Visiting Lecturer, Arabic  
Department, Imam Sadeq  
University (AS), Sisters Campus,  
Tehran, Iran.  
masoumeh19891@gmail.com

**Keywords:**

Holy Quran, Surah Yusuf, Sons of  
Jacob, Joseph, Inferiority Complex,  
Alfred Adler.

## **An Educational Exploration of the Behavior of the Sons of Prophet Jacob towards Joseph Based on Alfred Adler's Theory of Inferiority Complex**

### **Abstract**

Islamic-Quranic psychoanalysis, a specialized branch of psychology, investigates the sacred verses of the Quran and other religious texts to conduct in-depth analyses of the psychological and social dynamics of their prominent figures. This field seeks to interpret the hidden dimensions of the human psyche in connection with divine revelation, thereby aiming for a profound understanding of human nature. This study employs a descriptive-analytical methodology to examine verses 7-20 of Surah Yusuf, revealing the psychological and motivational underpinnings of the brothers' actions. Applying Alfred Adler's theory of personality, with a focus on the striving for superiority, the research addresses the question: What psycho-motivational state explains the brothers' unfraternal behavior toward Joseph? The findings indicate that the brothers' actions stemmed from an internal conflict, particularly envy and conspiracy, which—when viewed through an Adlerian lens—manifests as a clear expression of an inferiority complex and an excessive drive for superiority. This complex originated from a perceived “discrimination” and “envy” regarding Joseph's special status in their father Jacob's heart, which in turn provoked behavior aimed at suppressing and eliminating their perceived rival. Furthermore, their conspiracy represents a futile, subconscious attempt to compensate for a felt lack of power, prestige, and acceptance. According to Adler, individuals resort to such compensatory mechanisms during periods of psychological distress to overcome their perceived limitations and reconstruct a fragile identity. This analysis thus frames the brothers' hostile actions not as simple malice, but as a misguided effort to restore their sense of self-worth.

## واکاوی تربیتی رفتار فرزندان حضرت یعقوب با یوسف(ع) بر اساس نظریه‌ی عقده‌ی حقارت آلفرد آدلر

### چکیده

روان‌کاوی اسلامی- قرآنی، شاخه‌ای از علم روان‌شناسی است که با کاوش در آیات قدسی قرآن کریم و دیگر متون دینی، به تحلیل عمیق کنش‌ها و حالات روانی و اجتماعی شخصیت‌های برجسته در آن می‌پردازد. شاخه مذکور با نگاهی دقیق، تلاش دارد تا ساحت‌های پنهان روان انسان را در پیوند با آموزه‌های حیوانی تفسیر کرده و از این رهگذر، به فهمی ژرف از ماهیت درونی انسان دست یابد. تحلیل تربیتی آیات ۷ تا ۲۰ سوره یوسف، ابعاد روانی و انگیزشی شخصیت برداران ایشان را آشکار می‌سازد. جستار حاضر که با روش توصیفی تحلیلی بر اساس نظریه آلفرد آدلر و با تأکید بر مفهوم کمال‌گرایی افراطی و تلاش برای برتری‌جویی انجام گرفته است، در صد پاسخ‌گویی به این مسئله است که رفتار به دور از مهر برداران با یوسف ریشه در چه حالت روحی، روانی و انگیزشی آن‌ها دارد. نتایج حاصله، بیانگر آن است که کنش‌های برداران، متضمن نوعی تعارض درونی به‌ویژه حسادت و توطئه‌گری است که در پرتو نظریه مذکور، به‌مثابه تجلی بارز عقده حقارت و میل مفرط به استعلاء و برتری‌جویی ظهور می‌کند. این عقده حقارت، برآمده از احساس «تبعیض» و «حسادت» در برابر جایگاه ممتاز یوسف در قلب یعقوب است که سبب بروز رفتارهایی معطوف به سرکوب و حذف رقیب در ایشان شد. همچنین توطئه‌چینی و دسیسه‌های آنان، بازتاب تلاشی ناآگاهانه و نافرجام برای مقابله با این احساس و جبران خلأ قدرت، اعتبار و مقبولیتی است که به‌زعم آدلر، انسان در شرایط فروپاشی روانی به آن متوسل می‌شود تا بر محدودیت‌های خود فائق آید و به بازسازی هویت متزلزل خویش بپردازد.

### احسان ناصری سراب بادیه

دانشجو و عضو اندیشکده‌ی زبان عربی و تمدن اسلامی دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

ehnaseri1378@gmail.com

### محمدامین تقوی فردود

استادیار دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup> و مدیر اندیشکده‌ی زبان عربی و تمدن اسلامی، تهران، ایران.

Dr.Ma.Tf@isu.ac.ir

### معصومه حسن‌زاده مقدم

مدرس مدعو گروه عربی دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>، پردیس خواجه‌رازان، تهران، ایران.

masoumeh19891@gmail.com

### واژگان کلیدی:

قرآن کریم، فرزندان یعقوب، یوسف، عقده حقارت، آلفرد آدلر.

علقه میان علوم قرآنی و مقوله‌ی تربیت به‌مثابه دو عرصه‌ی معرفتی، زمانی قابل مذاقه و بررسی می‌شود که به تأثیر عمیق کلام الهی بر زوایای ناپیدای روان انسان توجه ویژه صورت گیرد. آیات نورانی قرآن کریم که جوهره‌ی آن بر «هدایت معنوی» و «تزکیه‌ی نفس» استوار است، تعادل روانی و سلامت روحانی فرد را تضمین می‌کند. این کتاب الهی با دعوت به تزکیه و تصفیه‌ی جان، زمینه‌های طمأنینه‌ی نفس و استقرار درونی شخصیت را فراهم می‌آورد و مسیر کمال انسانی در طریق قرب الهی را هموار می‌سازد.

در میان گستره‌ی نظریه‌های معاصر روان‌شناسی که به موضوع مورد تأمل صاحب‌نظران مبدل گشته است، نظریه‌ی شخصیت آلفرد آدلر، روان‌شناس برجسته‌ی اتریشی (۱۸۷۰-۱۹۳۷)، جایگاه مهمی دارد. آدلر منظومه‌ی معرفتی خود را «روان‌شناسی فردی» نام نهاده است (Farsi, ۲۰۲۲, p. ۱۴۷-۱۴۸)؛ زیرا بر یگانگی و بی‌مانندی سرشت آدمی تأکید دارد (آریان‌پور، ۱۳۳۶، ص ۲۸-۲۹). عقیده‌ی وی با آنکه در ظاهر موجز و ساده می‌نماید، به چنان مفاهیم اساسی پرداخته است که ساحت‌های بغرنج شخصیت انسانی را در سایه‌ی چند اصل بنیادین تفسیر می‌کند. در این ساختار فکری، غایت‌گرایی تخیلی، تلاش برای تفوق و برتری، احساس حقارت و سازوکار جبران و همچنین سبک زندگی ارکان بافت شخصیتی انسان را به‌هم تنیده است (آریان‌پور، ۱۳۳۶، ص ۲۹).

داستان عبرت‌انگیز برادران حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> عبرت‌های تربیتی، اخلاقی، انسانی، اجتماعی و دینی فراوانی دارد. تفسیر آیات یادشده با تأمل در زوایای پنهان شخصیت‌های مطرح در آن، امکان کاوش در ساختار روانی و اجتماعی شخصیت و انگیزه‌ی ایشان را فراهم می‌آورد. بهره‌گیری از نظریه‌ی آلفرد آدلر، با تأکید بر احساس حقارت و جستجوی برتری، فرصتی استثنائی برای تحلیل مؤلفه‌های روانی و درک عمیق‌تری از سبک شخصیتی برادران به‌شمار می‌آید. پژوهشگران در این مقاله از دیدگاه آدلر که با رویکردی نوین، به تجزیه و تحلیل انگیزه‌های نهفته در رفتار انسان‌ها پرداخته است، حسادت، رقابت و کنش‌های نامتوازن برادران آن حضرت را به‌مثابه نمودهایی از جستجوی هویت و جایگاه اجتماعی در نظر می‌گیرند. بدین‌سان، این جستار درصدد است تا با تأمل در آیات قرآن کریم و تکیه بر تحلیل‌های روان‌شناختی آدلر، ابعاد شخصیت‌های یادشده را به تصویر کشد و بدین‌وسیله، فهمی نو از مضامین تربیت و اخلاقی مندرج در سوره‌ی یوسف برای مخاطبان عرضه کند. امید است این پژوهش افزون بر اینکه به گنجینه‌ی معارف اسلامی غنا بخشد، در فهم اخلاقیات و کنش‌های اجتماعی در بستر تاریخ نیز نقشی مؤثر ایفا نماید.

در این جستار سعی می‌گردد، به این پرسش اساسی پاسخ داده شود: نظریه‌ی آدلر چگونه می‌تواند وجود حسادت و عقده‌ی حقارت در شخصیت و کنش‌های دیگر فرزندان یعقوب<sup>(ع)</sup> را اثبات کند؟

## ۱-۱- پیشینه پژوهش

مطالعات بینارشته‌ای در حوزه‌ی نظریه‌ها و یافته‌های روان‌شناسی معاصر با متون دینی و شخصیت‌های قرآنی می‌تواند افق‌های نوینی در فهم روزآمد آن بگشاید و همچنین بینش‌های تازه‌ای برای محققان به ارمغان آورد؛ ازاین‌رو، در ادامه به برخی پژوهش‌ها در این حوزه اشاره خواهد شد که بیشترین هم‌پوشانی را با تحقیق حاضر دارند:

مروتی و یعقوبی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای نظریه‌ی آبراهام مازلو را که به «نظریه‌ی انگیزه‌های انسانی و روان‌شناختی» معروف است، با تمرکز بر آیات قرآن کریم و از منظر درون‌دینی نقد کرده‌اند و نقاط قوت و ضعف آن را در تبیین ماهیت و کمال سبک شخصیتی انسان بررسی نموده‌اند. یافته‌های تحقیق ایشان نشان می‌دهد که برخی از ابعاد این نظریه با آموزه‌های قرآن سازگار است؛ اما به‌هیچ‌وجه در هم‌عرضی با آن قرار نمی‌گیرد؛ زیرا قرآن به کمال مطلق شخصیت انسان توجه دارد؛ امری که در نظریه‌های بشری معاصر نیامده است و به‌عنوان راهی ضروری برای دستیابی به آرامش و سعادت نهایی معرفی می‌شود.

پرچم و همکاران (۱۳۹۲) نیز به شیوه‌ای تطبیقی در جستار روان‌شناسانه و قرآنی خود، به تبیین ابعاد مقوله‌ی امید از دیدگاه نظریه‌ی اسنایدر پرداخته‌اند که شامل تفکر هدف، تفکر عامل و تفکر گذرگاه است و سپس مبانی نظریه‌ی یادشده را در آیین‌های مفاهیم والای قرآنی مورد تفحص قرار داده‌اند تا میزان تلاقی و همسویی مساعی بشری با مضامین آسمانی قرآن کریم را دریابند. یافته‌های پژوهش ایشان نشان می‌دهد که قرآن با عنایتی حکیمانه، آدمی را به سوی امیدی اصیل و پسندیده سوق می‌دهد و او را از افتادن در دام امیدهای واهی و بی‌بنیاد دنیوی بر حذر می‌دارد؛ همچنین علم با پرده‌برداری از حقایق وجودی و عدمی، راهگشای بشر در بازشناسی امیدی مطلوب است و در تبیین ارزش‌ها و گزاره‌های بایسته و نبایسته نقشی بس کارساز ایفا می‌کند.

علی پور دهقان و همکاران (۱۳۹۵) نیز در مقاله‌ای با روش تحلیلی-توصیفی، به تحلیل روان‌شناسانه‌ی داستان حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> پرداخته‌اند. ایشان با بررسی داستان یادشده از جوانب مختلف علمی و روان‌شناسی به این نتیجه رسیده‌اند که داستان یادشده همه‌ی ظرافت‌های علم روان‌شناسی معاصر همچون آگاهی‌بخشی و شناخت‌درمانی، بخشش و کرامت انسانی، نداشتن حقارت و برتری جاه‌طلبانه، فرزند محوری و... را در بردارد.

رضایی هفتادر و نصیریان (۱۳۹۶) در پژوهشی، با بررسی نظریه‌ی روان‌کاوی فروید که بر تجربه‌گرایی مطلق و همسویی با مکتب مادی‌گرای اومانیزم تأکید داشته و همچنین در دو محور کلیدی یعنی ساختارهای سه‌گانه‌ی ذهنی و حالات سه‌گانه‌ی روانی، جایگاه خود را می‌یابد، اظهار داشته‌اند که فروید نهاد را جوهره‌ی بنیادین ذهن و سرچشمه‌ی تمایلات غریزی، به‌ویژه جنسی معرفی می‌کند و ناخودآگاه را عامل بلامنازع در فرایند تربیت قلمداد می‌نماید؛ اما از دیدگاه تعالیم دینی و به‌ویژه در پرتو نهج‌البلاغه، نتایج پژوهش ایشان نشان می‌دهد که نظریه‌ی یادشده به‌کلی مخدوش و مردود است؛ زیرا نخست، روش محدود تجربه‌گرایی قادر به کشف حقیقت شخصیت و ذات انسان نیست و دوم، مکتب اومانیزم با انکار ابعاد متعالی انسان به خطا می‌رود

و از سوی دیگر، برخلاف ادعای فروید، انسان ساختارهای سه‌گانه‌ی ذهنی ندارد و تنها یک ساخت ذهنی دارد و در نهایت، تأثیر ناخودآگاه در رفتارهای انسانی آن‌چنان‌که فروید مدعی آن است، بدون جایگاهی اساسی است.

ملاابراهیمی و همکاران (۱۴۰۳) در جستاری میان‌رشته‌ای، دو مقوله‌ی خیر و شر در داستان حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و فرعون را از دیدگاه روان‌شناس آلمانی، اریک فروم، بررسی کرده‌اند. اریک فروم انسان را اسیر دو نیروی متضاد رشد و تباہی می‌داند که بر اثر نیروهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی بر شخصیت وی مستولی می‌شوند. قرآن کریم نیز داستان انسان‌هایی را نقل می‌کند که مغلوب این دو نیرو گشته‌اند. در پژوهش ایشان با اتکا به نظریه‌ی یادشده و به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی، سلوک حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و فرعون بررسی می‌گردد و نتایج در جایی نشان داده می‌شود که رشد در شخصیت موسی<sup>(ع)</sup> از عشق به حیات و استقلال از مادر مثالی تجلی پیدا می‌کند و تباہی در فرعون از مرده‌گرایی، هم‌بودگی با مادر مثالی و خودشیفتگی وخیم که در خشونت و انتقام بازتاب یافته است.

آنچه در مطالعه‌ی پیشینه‌ی جستار حاضر حائز اهمیت بود، این است که با توجه به‌غایت این تحقیق و همچنین به سبب اجتناب از اطاله‌ی کلام، در بخش پیشینه صرفاً به آثاری اشاره شد که در حوزه‌ی قرآن کریم و متون دینی نوشته شده‌اند و با نظریه‌های روان‌شناسی معاصر همسو هستند. وجه نوآوری پژوهش حاضر در سه بُعد قابل تبیین است:

۱. تبیین نقش احساسات فردی در تصمیمات فرزندان یعقوب که نشان می‌دهد حسادت و رفتارهای برادران یوسف نه صرفاً از عوامل بیرونی، بلکه از یک سازوکار روانی در ایشان نشأت می‌گیرد که بر اساس نظریه‌ی آدلر می‌توان آن را به عقده‌ی حقارت و تلاش برای جبران آن نسبت داد. چنین تحلیلی به فهم بهتر سازوکارهای روانی در متون دینی کمک می‌کند.

۲. نوآوری در تحلیل مفاهیم قرآنی از دیدگاه روان‌شناسی فردی شخصیت: تاکنون تحلیل‌های اخلاقی و تفسیری بسیاری از داستان یوسف و برادرانش ارائه شده است؛ اما این مقاله با تکیه بر نظریه‌ی عقده‌ی حقارت آدلر، به‌طور خاص به نقش خودپنداره، احساس کمبود و سازوکارهای جبرانی می‌پردازد. این پژوهش نشان می‌دهد که احساس ناکافی بودن و نیاز به برتری‌جویی چگونه در روابط خانوادگی تأثیر می‌گذارد.

۳. نوآوری در تحلیل حسادت و رقابت خانوادگی در بستر روان‌شناسی اجتماعی که برخلاف تحلیل‌های سنتی که حسادت برادران یوسف را صرفاً یک ضعف اخلاقی می‌دانند، این مقاله با تکیه بر نظریه‌ی آدلر، آن را ناشی از یک سازوکار روانی جبرانی تحلیل می‌کند. بررسی نحوه‌ی مدیریت این رقابت‌ها از سوی حضرت یعقوب<sup>(ع)</sup> و تأثیر آن بر رشد شخصیتی و اجتماعی افراد از دیگر جنبه‌های نوآورانه‌ی این پژوهش است؛ از این‌رو، با تأمل در پژوهش‌های پیش‌گفته می‌توان چنین ادعا کرد که بر اساس مطالعات پژوهندگان این مقاله، تحقیق حاضر به‌واسطه‌ی انطباق نظریه‌ی یادشده با داستان برادران حضرت یوسف<sup>(ع)</sup>، از حیث نوآوری و ابتکار علمی، کاملاً بدیع و بی‌سابقه قلمداد می‌شود.

## ۲-۱- روش پژوهش

نویسندگان می‌کوشند تا با روش توصیفی-تحلیلی، روحیات و رفتارهای روان‌شناختی و تربیتی پسران یعقوب<sup>(۴)</sup> را از مجرای منابع تفسیری قرآن کریم به تصویر کشند و با این روش، معانی آیات الهی را با اندیشه‌های آدلر بسنجند و تصویری موزون و متقارن از عقده‌های حقارت، جاه‌طلبی‌های فروخورده و تلاش برای برتری‌جویی دیگر فرزندان ارائه دهند.

## ۲- مبانی و ادبیات نظری

در این موضوع، به‌منظور آشنایی با سازوکارها و اصولی که شالوده نظریه‌ی روان‌کاوانه آلفرد آدلر بر آن استوار است، مبادی و ارکان این ایدئولوژی، تحلیل خواهد شد تا تمامی جوانب ایدئولوژیک آن مشخص گردد.

## ۲-۱- آلفرد آدلر و نظریه‌ی شخصیت

آلفرد آدلر یکی از مفاخر روشنفکر عرصه‌ی روان‌شناسی در قرون نوزدهم و بیستم میلادی و از تلایه‌داران علم شخصیت‌شناسی به‌شمار می‌رود که با اندیشه‌ای نقادانه در صحنه‌ی پژوهش‌های انسان‌شناختی قدم نهاد و نظریه‌های خویش را به‌منصه‌ی ظهور گذاشت. وی در سال ۱۸۷۰ م در شهر وین اتریش متولد شد و در سال ۱۹۳۷ م چشم از جهان فرو بست. آدلر در ابتدای زندگی علمی خویش با زیگموند فروید، فیلسوف و روان‌پژوه معاصر، هم‌صدا و هم‌قدم بود و در انجمن وزین روان‌کاوی وین، هم‌زمان با عضویت، چند صباحی نیز بر مسند ریاست آن تکیه داشت؛ اما دیری نپایید که با غور در اعماق روان انسان و تفقه در لطایف پنهان نفس بشری، به آرا و نظریه‌های متمایزی دست یافت، چنان‌که به‌تدریج از فروید فاصله گرفت. او با کمک افراد دیگری، مکتب مستقلی را پایه گذارد و آن را «روان‌شناسی فردی» نام نهاد؛ مکتبی که در برابر مشرب روان‌کاوی فروید ظهور کرد و راهی نوین در روان‌شناسی شخصیت گشود (سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۸۲). روان‌شناسی فردنگر یا فردی که بر محوریت معنابخشی شخص به حیات و هستی استوار است، واجد ماهیتی وجودی یا اگزیستانسیالیستی است (Esping, ۲۰۱۸, p. ۱۳۸). بر اساس این دیدگاه، تعالی وجودی انسان تنها در سایه‌ی انتخاب‌های آزادانه و آگاهانه ممکن می‌گردد. این انتخاب‌ها نه از سر جبر سرنوشت، بلکه با تکیه بر اراده و اختیار فرد صورت می‌پذیرند، هرچند این اراده به‌واسطه‌ی عوامل وراثتی و محیطی محدود شده است. درعین حال، پیوندهای انسانی و علاقه‌مندی‌های اجتماعی نمود هویت جمعی افراد هستند و در اندیشه‌ی آدلر، این ابعاد اجتماعی از جایگاهی محوری برخوردارند (Dreikurs, ۲۰۱۷, p. ۲۴۰). او برخلاف جبرگرایان، به تأثیر قاطع سرنوشت بر رفتار انسان قائل نیست و معتقد است که انسان در عرصه‌ای که توسط وراثت و محیط محدود شده است، اراده، انتخاب و اختیار دارد (پارسایی‌پور و صادقی نقدعلی، ۱۴۰۳، ص ۲۷).

شخصیت یکی از مبانی علم روان‌شناسی فردی است. مفهوم شخصیت از دیدگاه تولان، به‌مثابه کوهی است که در وجود انسان پنهان است و ما از همه‌ی عظمت آن، جز کسری ناچیز را نمی‌بینیم.

آنچه از شخصیت فرد در ادراک ما مشهود و مکشوف می‌گردد، صرفاً قطعه‌ای جزئی و مقطعی است از کلیتی عظیم و پیچیده، به طوری که غالب ماهیت و گوهر حقیقی شخصیت، در ورای این سطح محدود، در اعماق بیکران و ناشناخته‌ی حیات فرد نهفته است (آدلر، ۱۹۹۶، ص ۱۳). این بخش وجود انسان، در لایه‌های پنهان و محجوب حیات او تبلور یافته است و تنها با تحقیق می‌توان به درون آن راه یافت و آن را از ورای پرده‌ی اخلاق سیئه بیرون کشید (تولان، ۱۳۸۳، ص ۸۰). بدین ترتیب، جوهره‌ی بنیادین و نخستین مفهوم شخصیت بازتابی برونی و اجتماعی است که مبتنی بر نقشی است که فرد در عرصه‌ی جامعه ایفا می‌کند (Spytska, ۲۰۲۲, p. ۱۴۹)؛ به بیان دقیق‌تر، فرد سیمایی از خود را به منصفی ظهور می‌رساند که به واسطه‌ی آن، جامعه بتواند وی را محک بزند و در چهارچوب معیارهای اجتماعی و تربیتی، ارزیابی و داوری کند (شاملو، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

از اصلی‌ترین مبانی نظریه‌ی شخصیت‌نگر و فردمحور آدلر که شالوده‌ی بررسی و تحلیل سبک شخصیت انسان حول آن‌ها می‌چرخد و نقطه‌ی تمرکز تأملات روان‌شناختی وی است، می‌توان به هفت رکن اساسی اشاره کرد: نخست، احساس حقارت؛ دوم، میل به برتری طلبی؛ سوم، سبک زیستی خاص؛ چهارم، خودآگاهی؛ پنجم، اهداف و اغراض خیالی؛ ششم و هفتم، علاقه‌ی اجتماعی و پیوندها و علاقات میان‌فردی. آدلر برخلاف انگاره‌های فردگرایانه‌ی رایج، به بررسی فردی انسان نه به‌عنوان وجودی منفصل و مجزا، بلکه در بافتار اجتماعی و درهم‌تنیدگی‌های فرهنگی و جمعی‌اش اهتمام می‌ورزد (آدلر، ۱۹۹۶، ص ۱۱-۱۲).

از میان این مبانی می‌توان خصیصه‌های شخصیتی برادران یوسف<sup>(ع)</sup> را بر اساس اصول بنیادینی نظیر احساس حقارت، میل به برتری، سبک زیستی، غایت و غرض‌خیالی و درنهایت، خودآگاهی خلاقانه بررسی و تطبیق کرد.

### ۳- تحلیل روانی رفتار فرزندان حضرت یعقوب با یوسف<sup>(ع)</sup>

آدلر بر این باور است که آدمی تحت تأثیر حس حقارت، همواره در تلاش برای دستیابی به برتری است؛ از این‌رو، برادران یوسف<sup>(ع)</sup> به‌عنوان نمایندگان حسادت و رقابت در این پژوهش، نمود عینی کاربست نظریه‌ی یادشده هستند. آنان با حسادت به فضیلت‌ها و محبت پدر نسبت به یوسف<sup>(ع)</sup>، رفتارهای خصمانه‌ای از خود بروز می‌دهند که ناشی از سبک زیستی و شخصیتی و تلاش برای غلبه بر احساس حقارت ایشان است. این در حالی است که یوسف با ویژگی‌های برجسته‌ای چون تقوا، صبر و بخشش که در آیه‌ی «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۹۰) نمود یافته است، نه‌تنها در برابر این حسادت‌ها ایستادگی می‌کند، بلکه متجلی مفهوم واقعی برتری انسانی، ایثار و همدلی می‌گردد.

### ۳-۱- احساس و عقده‌ی حقارت

این مورد در منظومه فکری آدلر، به‌مثابه سبکی روان‌شناختی و درونی است که فرد به‌واسطه‌ی احساسات نهادینه‌شده‌ی حسادت، نقصان، کمبود محبت و عدم کفایت در برابر اقتضائات محیطی

و اجتماعی به آن دچار می‌شود. این احساسات که ریشه در محدودیت‌های جسمانی، روانی یا موقعیتی دارند، فرد را به جستجوی مسیری برای جبران و نیل به برتری برمی‌انگیزند. باین‌حال، در صورتی که فرد نتواند از رهگذر تلاش‌های خویش به توازن درونی و تحقق امیال والای انسانی دست یابد، این عقده او را به ورطه‌ی ناکامی، سرخوردگی و احیاناً نوعی انزوای روانی و اجتماعی و درنهایت، نارضایتی و پرخاش نسبت به محیط سوق می‌دهد (آدلر، ۱۳۷۶، ص ۵۳-۵۵).

در اینجا، ابتدا باید پیش‌زمینه‌ی عقده‌ی حقارت در برادران را بررسی کنیم که همان حسادت است. در تحلیل آیه‌ی «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۷۷) می‌توان گفت که یوسف<sup>(ع)</sup> در این بیان خود، به ویژگی‌های ناپسند و اعمال خلاف اخلاق برادرانش اشاره می‌کند. در این آیه، یوسف<sup>(ع)</sup> با بیان «شَرُّ مَكَانًا» (شما بدترین جایگاه را دارید)، به رفتارهای نادرست و ناپسند برادرانش اشاره دارد. این جمله، به‌ویژه در پرتو پیش‌زمینه‌ی داستانی که به آن مربوط است، معنا و عمق خاصی پیدا می‌کند. از جمله علل روشن و منطقی که موجب بیان چنین سخنی از سوی یوسف می‌شود، حسد و کینه‌توزی برادران نسبت به او است. این حسد در درون برادران یوسف نه تنها از احساس برتری طلبی، بلکه از احساس ناعادلانه نسبت به مقام او ناشی می‌شد. این روحیه‌ی حسادت موجب شد که آنان تصمیم به از بین بردن یوسف بگیرند و او را از خانواده و جامعه‌ی خود جدا کنند. در چنین شرایطی، دروغ‌گویی و بهتان نیز به‌عنوان ابزارهای تکمیل‌کننده‌ی نقشه‌های شوم آنان به‌کار گرفته شد. علاوه بر این، یوسف به علت دیگری نسبت به وجود حسادت برادران خود اشاره می‌کند. اگرچه در نگاه اول ممکن است سرقت پیمانانه از سوی بنیامین (که در متن آیه نیز به آن اشاره شده است) به‌عنوان یک خطای جدی به‌نظر برسد؛ اما یوسف در مقایسه با این عمل، جرم‌های بزرگ‌تری را در عملکرد برادرانش می‌بیند؛ زیرا سرقت بنیامین نسبت به جرم‌هایی همچون فروش یوسف به‌عنوان برده و دزدی برادر خود (که به‌طور غیرمستقیم از طریق خشونت و فریب به وقوع پیوسته بود)، عمل کوچک‌تری به‌شمار می‌آید؛ بنابراین، یوسف با ذکر عبارت «شَرُّ مَكَانًا»، در حقیقت بر شدت و عمق گناهی تأکید می‌کند که برادرانش مرتکب شده‌اند. درنهایت، این سخن یوسف نوعی تحلیل اخلاقی و ارزیابی از رفتار برادرانش است که در آن نه تنها به دزدی، بلکه به دروغ‌گویی و نادرستی در قضاوت‌ها و رفتارهایشان نیز اشاره دارد. این مجموعه رفتارها در نظر یوسف موجب می‌شود که آنان در وضعیت اخلاقی نامناسبی قرار داشته باشند؛ زیرا در حقیقت، تنها از نظر شرعی و اخلاقی، جرم آنان نه تنها نسبت به یوسف، بلکه نسبت به حقیقت و صداقت نیز به‌شدت محکوم است.

برادران یوسف در مواجهه با وی رفتاری نشان دادند که بازتابی از حسادت آنان نسبت به موقعیت برجسته و محبوبیت او بود؛ عقده‌ای که از احساس کمبود در برابر مقام و توجه ویژه‌ی پدر ناشی می‌شد (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۱۹۹-۲۰۴). این احساس ناپسندگی و ناتوانی در رقابت با فضایل یوسف<sup>(ع)</sup> که به‌منزله‌ی آینه‌ای از کمالات خداوندی بود، آنان را به مسیر تاریک توطئه و بدخواهی کشاند. در واقع، برادران به‌جای آنکه این عقده را از رهگذر تعالی روحی و ارتقای خود جبران کنند، در حصار حسد و خودکم‌بینی گرفتار آمدند و از طریق رفتارهای غیرانسانی و

ستیزه‌جویانه، درصدد محو برتری برادر خویش برآمدند. این رفتار عینیت‌بخش همان دینامیسم روان‌شناختی است که آدلر از آن به‌عنوان سازوکار جبران افراطی یاد می‌کند، به‌گونه‌ای که ناتوانی در کنار آمدن با حس حقارت، برادران را به‌سوی فروپاشی اخلاقی و خیانت سوق داد؛ مسیری که از دل نابالغی روحی و سرخوردگی عمیق از ناتوانی در جبران عزت‌نفس برمی‌خیزد. بر اساس تفسیر آیه «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف: ۸)، برادران یوسف<sup>(ع)</sup> به‌جای آنکه با تعالی و رشد درونی به جبران حس حقارت خویش بپردازند، به تخریب و فرو کاستن از شأن آن حضرت روی آوردند. در مواجهه با ناتوانی در کسب محبوبیت، آنان از طریق شکستن محبوبیت‌ها و تحقیر فضایل فرستاده‌ی خدا کوشیدند تا کاستی‌های خویش را جبران کنند (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۲۰۳).

این رفتار نمود بارز سازوکار دفاعی جبران افراطی است که به‌جای ارتقای خود، به انهدام جایگاه برتر دیگران منجر می‌شود و از دل ناکامی در مواجهه با عقده‌ی حقارت و انحطاط اخلاقی برمی‌خیزد. محبت یعقوب نسبت به یوسف<sup>(ع)</sup> که به‌نوعی بازتاب‌دهنده‌ی فضایل والا و کمالات یوسف<sup>(ع)</sup> بود (مقدم متقی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۱۷)، سبب کژفهمی و برافروختن آتش عقده‌ی حقارت در وجود برادران گشت؛ زیرا آنان ناتوان از دستیابی به این جایگاه برتر، در ورطه خودکم‌بینی و احساس کهتری فرورفتند. این حس ناپسندگی درنهایت، به بروز رفتار تخریبی و توطئه‌گرانه منجر گردید: «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (یوسف: ۹)؛ بدین‌سان که آنان برای جبران این حقارت درونی، به‌جای تعالی خویش، به فرو کاستن شخصیت یوسف<sup>(ع)</sup> از طریق افکندنش در چاه متوسل گشتند: «الْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (یوسف: ۱۰) (طوسی، ۱۳۴۵، ج ۴، ص ۱۶۲). این رفتار تجلی بارز جبران افراطی است که در آن، فرد ناتوان از دستیابی به کمالات، به جای ارتقای درونی، درصدد نابودی و سرکوب برمی‌آید. فرستاده‌ی خدا به‌سبب تجربه‌های پیشین، به این حقیقت واقف بود که علاقه‌ی افراطی در بسیاری موارد به تحریک حسادت و درنهایت، عقده‌ی حقارت در دیگران منجر می‌شود و از همین رهگذر، موجبات بروز بلایا و رنج‌ها را فراهم می‌آورد. غفلت آدمی گاه به مرتبه‌ای از استتار می‌رسد که وی در بحبوحه‌ی گمراهی و در عین خطاکاری خویش، نه تنها به ادراک انحراف و نقصان خود نائل نمی‌گردد، بلکه با وارونه دیدن حقیقت، دیگران را مقصر و منحرف می‌پندارد (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۲۵-۱۲۶).

در این مقام از ضلالت معرفتی، فرد به چنان خودفریبی روانی دچار می‌شود که پرده بر حقیقت‌طلبی وی کشیده می‌گردد «سَوَّيْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا» (یوسف: ۱۸). برادران یوسف نیز در چنبره‌ی این کژاندیشی گرفتار آمدند، به‌جای آنکه به حسد و توطئه‌گری خود معترف باشند، پدر خویش، یعقوب نبی<sup>(ع)</sup> را به انحراف و جانب‌داری ناعادلانه و اشتباه دربار‌ه‌ی تربیت فرزند و تدبیر امور دنیوی متهم ساختند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (همان)؛ (الطبرسی، ۱۳۶۳، ج ۱۲، ص ۱۶۷) و این مهم، اوج ناتوانی در تشخیص حق از باطل و فرورفتن در ورطه‌ی خودپنداری‌های موهوم بود که زاییده‌ی غفلت و کژفهمی است. آنان که همواره در عرصه‌ی ادعاهای بی‌اساس و تبلیغات فریبنده،

جلوه‌گری بیشتری می‌کنند (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۱۶۴)، چنان‌که برادران یوسف<sup>(ع)</sup> با وجود نیت خیانت‌آلود خود، با ادعای نصیحت‌گری و خیرخواهی دروغین، در پیشگاه پدر اظهار داشتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» (یوسف: ۱۱). در این مقام، فرد به سبب بیانات متناقض خود، در تلاشی مذبوحانه برای پوشاندن عقده‌ی حقارت درون خویش، ردای نصیحت، خیراندیشی نسبت به دیگران و محافظت از ایشان بر تن می‌پوشد: «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همان: ۱۲)؛ تا خیانت خود را زیر نقاب مکر و فریب پنهان سازد و این همان هنر وارونه‌سازی حقیقت است که از پوچی درونی و ریاکاری بیرونی برادران سرچشمه می‌گیرد.

بر اساس برآیندی که از آیه‌ی «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (همان: ۱۵) می‌توان به دست آورد، برادران با اتفاق و اجماع درباره‌ی انداختن آن حضرت به غیابت جُبِّ، در واقع آنان که نتوانستند فضایل برتر و محبوبیت یوسف را تحمل کنند و از سوی، عاجز از دستیابی به چنین مرتبه‌ای بودند، با حسد و حقارت تصمیم گرفتند که این شخصیت برتر را به چاه که نماد انزوا و نابودی نمادین بود، افکنند تا به زعم خود از شأن یوسف بکاهند (طباطبایی، ۱۹۷۳، ج ۱۱، ص ۹۹). این کنش جمعی برادران بازتابی از تمایل آنان به سرکوب فردی برتر به جای تلاش برای تعالی خویشتن است؛ زیرا در ساختار نظریه‌ی آدلر، فرد ناتوان از مواجهه با نقصان‌های درونی خویش، به جای سعی در جبران و تلاش برای بهبود که هدف اصلی مقوله‌ی احساس حقارت است، به تخریب و حذف شخصیت‌های برتر روی می‌آورد. افکندن یوسف به چاه از یک سو بیان‌کننده‌ی ناتوانی برادران در درک ارزش‌های وجودی او و از سوی دیگر، نشانه‌ی انحطاط اخلاقی آنان است: «إِنَّا إِذَا لَخَّاسِرُونَ» (یوسف: ۱۴) که در نتیجه، ناتوانی در کنار آمدن با حقارت درونی خویش و ارتقای آن پدیدار شد.

### ۳-۲- میل افراطی به برتری طلبی

از منظر آدلر، آنگاه‌که فرد در توانمندی‌ها و کامیابی‌های خویش مبالغه ورزد و آن‌ها را فزون‌ازحد معمول به نمایش گذارد، در همان هنگام ریشه‌های «عقده‌ی برتری یا تفوق» نیز در نهاد او می‌روید. چنین شخصیتی خوی تکبر و استکبار بر او چیره می‌شود و به خودخواهی روی می‌آورد. چنین شخصی همواره در جستجوی بهانه‌های واهی است، رفتاری تندخو و خصمانه از خود بروز می‌دهد و با نگاهی تحقیرآمیز دیگران را فروتر از خویش می‌پندارد (آدلر، ۱۳۷۹، ص ۱۳۰-۱۶۰).

محبت یعقوب به یوسف چه به سبب کودکی و چه به علت کمالات بی‌نظیرش، آتش حسادت و تنش در دل برادران را شعله‌ور ساخت. آنان افزون بر کینه‌ورزی، با ادعای «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» (یوسف: ۸)، پرده از غرور و خودبزرگ‌بینی خویش برداشتند و چنان در چنبره‌ی این تکبر و حسد گرفتار آمدند که پدر را به خطا و انحراف در مهرورزی و نداشتن عدالت نسبت به فرزندان «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (همان) متهم ساختند (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۷۶). واژه‌ی «عُصْبَةٌ» دلالت بر جماعتی مستحکم، متجانس و نیرومند از مردمان ده الی ۱۵ نفری دارد که به واسطه‌ی

پیوندهای خونی و نژادی با اتحاد و همبستگی، همانند اعصاب در کالبد انسانی، به یکدیگر متصل و از همدیگر پشتیبانی می‌کنند. بدین‌سان، این گروه به‌صورت اندامی هماهنگ عمل می‌نمایند که انسجام و یگانگی آن سبب تحکیم بنیان ایشان و رسیدن به مقصود می‌گردد (ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۱۵)؛ همچنین بر مبنای آیه‌ی «اَقْتُلُوا یُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوْهُ اَرْضًا یَحُلْ لَکُمْ وَجْهٌ اَیْکُمْ» (یوسف: ۹)، انسان در برابر نعمت‌های الهی به چهار حالت مختلف دچار می‌شود: حسادت، بخل، اِثَار، غبطه و حس تبعیض که هریک زنجیری از احساسات متناقض بر وجود او می‌افکند. بر اساس این مقطع از آیه، هدف‌گذاری برادران از این اقدام علیه یوسف، جلب محبت و توجه پدرشان بوده است. از این میان، احساس تبعیض در محبت، به‌ویژه میان فرزندان می‌تواند به انحطاط روابط برادرانه و سوق دادن ایشان حتی به مرز برادرکشی نیز بینجامد، بدین‌گونه که کینه و حسادت نور عشق را در دل‌ها خاموش می‌کند و آرامش خانواده را به طوفانی از تنش و خشونت مبدل سازد (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۹۷۳).

از دیدگاه کوتاه‌نظران، چاره‌ی دستیابی به سروری، برتری و استیلا بر دیگران، جز در راه حذف جسمانی و فیزیکی رقیب نمی‌گنجد و این پندار در اجرای «اَقْتُلُوا یُوسُفَ» (یوسف: ۹) نمایان می‌شود. غافل از آنکه کلام قرآن طریق رستگاری و تفوق در میانه‌ی خلابی را نه از طریق تیغ و خون، بلکه در مسیر متعالی ایمان، اخلاص و اعمال صالح فردی و جمعی ترسیم کرده است، چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم: ۹۶). پس تنها آنان که دل به ایمان سپرده‌اند و در طاعت حق و راه صلاح و صواب قدم نهاده‌اند: «إِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِیْنَ» (صافات: ۴۰)، همچون یوسف نبی<sup>(ع)</sup> در کانون محبت الهی مأوی خواهند یافت و به عزت حقیقی و مقام مخلصین «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِیْنَ» (یوسف: ۲۴) خواهند رسید (شیخ طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۱۰۲-۱۰۳). حضرت امام باقر<sup>(ع)</sup> در این‌باره فرمودند: «چه‌بسا گاه نسبت به برخی از فرزندانم مهر می‌ورزم و ایشان را بر زانوان خویش می‌نشانم، هرچند شایسته‌ی این‌گونه نوازش و عطوفت نیستند؛ اما این لطف را از آن‌رو بر ایشان روا می‌دارم که مبادا آتش کینه و رشک در نهاد دیگر فرزندانم شعله‌ور گردد و سرگذشت یوسف دگرباره تکرار شود و مایه فتنه گردد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۷۸).

برادران نه از دریدن یوسف به‌وسیله‌ی گرگ، بلکه به خاطر تزلزل در هیبت و جبروت خود نگران بودند و ترسشان از آن‌رو بود که مبادا اقتدار و برتری‌شان در معرض ضعف و نقصان قرار گیرد، چنان‌که در پاسخ پدر گفتند: «وَ نَحْنُ عَضْبَةٌ اِنَّا اِذَا لَخَّسِرُوْنَ» (یوسف: ۱۴). این پیام ناظر بر آن است که همت ایشان در برتری‌جویی و به رخ کشیدن قوت، نخوت و تفوق خویش است و ترس از خسران نه در فقدان برادر، بلکه در فروکاسته شدن از قدرتشان متبلور می‌شود (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۱۰۸-۱۰۹).

با توجه به آیه‌ی یادشده، برادران خود را در موقعیتی می‌بینند که نمی‌توانند محبوبیت ویژه‌ی یوسف را نزد پدرشان بپذیرند. واژه‌ی «عصبه» در اینجا نشان‌دهنده‌ی خودبزرگ‌بینی آنان است. برادران به علت اتحاد و کثرت خود، خود را شایسته‌تر از یوسف می‌دانند و به‌طور ضمنی بر

این باورند که محبت پدر به یوسف به نوعی تهدیدی برای موقعیت و قدرت آنان است. این دیدگاه مبتنی بر یک مغالطه‌ی گروهی است که آنان را از درک حقیقت و فضیلت‌های معنوی یوسف باز می‌دارد. حسادت آنان به یوسف نه تنها ریشه در احساس ناامنی عاطفی دارد، بلکه بازتاب‌دهنده‌ی ناتوانی در پذیرش رقابت عاطفی در خانواده است. در واقع، عبارت «إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ» بیان‌کننده‌ی آن است که برادران یوسف<sup>(ع)</sup> به جای آنکه احساس خسران را به خاطر از دست دادن محبت پدر بپذیرند، این احساس را به یوسف نسبت می‌دهند و به نوعی خود را قربانی شرایط می‌بینند. این نوع تفکر که به واسطه‌ی حسادت کورکورانه شکل گرفته است، سبب نوعی عقده‌ی حقارت در ایشان می‌شود که برادران از تصمیمات خود نادم نگردند و بر سر یوسف، به رفتارهایی غیرمنصفانه و بی‌رحمانه دست بزنند. برادران یوسف<sup>(ع)</sup> از افول جلالت و شکوه مقام خود در میان قبیله‌ی خویش در هراس بودند و در این نگرانی، رد پای نظریه‌ی تفوق‌طلبی آلفرد آدلر به وضوح نمایان است؛ چه آنکه آدلر بر این باور بود که انسان همواره از هراس ضعف و حقارت، در طلب عزت و برتری می‌شتابد (آدلر، ۱۹۹۶، ص ۱۲). جمع برادران که «عُصْبَة» لقب گرفته‌اند، از سر اضطراب از دست دادن قدرت، خود را در معرض شکست و نقصان می‌دیدند (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۱۰۸-۱۰۹) و از این رو، همت ایشان مصروف حفظ مقام و مرتبت بود، نه دلسوزی بر یوسف<sup>(ع)</sup>.

### ۳-۳- غوطه‌وری در وهم و خیال

آدلر درباره‌ی سبک شخصیتی هر فرد «غایت‌نگری»، «هدف‌نهایی ذهنی» یا «خودآرمانی هدایت‌کننده» را به عنوان بنیادی‌ترین عناصر سازنده‌ی شخصیت انسانی تفسیر می‌کند (آدلر، ۱۹۹۶، ص ۹). انسان در دنیای تخیلات و رؤیاهای خویش همواره می‌کوشد تا آمال و آرزوهای درون‌نگرانه‌اش را به عینیت و واقعیت مبدل سازد. غافل از آنکه در قلمرو واقعیت، همواره با موانع و دشواری‌هایی مواجه می‌شود که او را از دستیابی به آن ایدئال‌ها باز می‌دارد که در ساحت ذهن می‌پروراند. این تضاد و دوگانگی میان آرمان‌ها و واقعیت‌ها نه تنها تمثیلی است از جست‌وجوی بی‌وقفه‌ی انسان برای عبور از مرز محدودیت‌های وجودی‌اش، بلکه نشانه‌ای است از تلاشی بی‌پایان برای تحقق هویت خویش و پیوستن به عرش آرزوهایش (همان، ص ۸).

داستان برادران حضرت یوسف تجلی‌گاه مفاهیم عمیق و پیچیده‌ای همچون غایت‌نگری و هدف‌نهایی ذهنی است که آدلر بر آن تأکید می‌کند. برادران یوسف<sup>(ع)</sup> به واسطه‌ی حسادت و نادانی خویش، در دام آرزوهای نادرست و خام گرفتار آمدند و گمان می‌بردند که با حذف یوسف می‌توانند بر افتخار و محبوبیت خود در نزد پدر و خاندان بیفزایند. این خیال خام و توهم‌آمیز مصداقی از «خودآرمانی هدایت‌کننده» است که در ذهن آنان پرورده می‌شود و به گونه‌ای آنان را به انحراف سوق می‌دهد؛ اما واقعیت تلخ آن است که این تلاش‌های مفرط برای نیل به اهداف ظاهری و مادی نه تنها به موفقیت منجر نگردید، بلکه برادران را در گرداب عواقب شوم اعمالشان افکند. طی این روایت پر رمز و راز، هریک از برادران به طرز انکارنشده‌ی با شکست‌های روحی و عاطفی مواجه گردیدند که از پیروی کورکورانه از آمال نامعقولشان ناشی می‌شد که در نهایت، به

توبه‌ی ایشان منجر گردید (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۱۱۰). در مقابل، حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> با بصیرتی که از جانب الهی نصیبش شده بود، توانست با صبوری و حکمت، از چالش‌ها و مصائب زندگی گذر کند و درنهایت، از قعر چاه حسد و کینه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» (یوسف: ۲۲) به عرش عزت و منزلت (عزیز خدا و مردم مصر) برسد. بر اساس آیات قرآن کریم، او نه تنها به مقام رفیع خود در مصر دست می‌یابد، بلکه با سعه‌ی صدر و مهربانی، برادران خویش را به توبه و اصلاح دعوت می‌کند: «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۹۲). این داستان به وضوح بر آن تأکید می‌ورزد که تداوم در جستجوی آرمان‌های سطحی و گذرا نه تنها به ناکامی و تیره‌روزی می‌انجامد، بلکه به گسست عاطفی و درونی از خویش‌تن منجر می‌گردد. علاوه بر این، آنچه درنهایت به رستگاری و نجات انسان منجر می‌شود، درک عمیق از حقیقت وجودی خویش و گسترش ارتباطات انسانی است. به این ترتیب، داستان یوسف<sup>(ع)</sup> و برادرانش به مثابه درسی ماندگار در باب تعالی انسانی و پرهیز از کینه و حسد جلوه‌گر می‌گردد؛ درسی که نه تنها در بستر تاریخ، بلکه در ساحت وجودی انسان‌ها بسان چراغی فروزان می‌درخشد.

در عرصه‌ی اندیشه و عمل، آنگاه که معیارها و مقیاس‌های سنجش بر بنیاد وهم، خیال و کژی نهاده شود، بی‌شک نتایج نیز از همان خطا سرچشمه می‌گیرد و به بیراهه کشانده خواهد شد (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۶۳)؛ به بیان دیگر، هرگونه انحراف در موازین تشخیص سرانجام انسان را به سرمنزل ضلالت و نادروستی خواهد رساند. از سوی دیگر، انسان پیش از آنکه به وادی ارتکاب خطا و گناه قدم نهد، به طرز ماهرانه، مسیر خطای خویش را در پوشش توجیبات عقلی و خیالی محصور می‌سازد. این توجیه‌گری در حقیقت نوعی خودفریبی است که آدمی با آن، به جای مواجهه با حقیقت، پرده‌ای از وهم و خیال بر دیدگان خود می‌افکند و خطای خویش را در قالبی موجه جلوه می‌دهد: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (یوسف: ۹). چنان‌که در ماجرای برادران یوسف می‌بینیم، آنان نخستین گام در مسیر انحراف را با ترسیم تصویری از قدرت و اتحاد خویش برداشتند: «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» (همان: ۸)؛ به این معنا که خود را جماعتی نیرومند و متحد انگاشتند که قادر به هرگونه تصمیم و عملی هستند؛ سپس پدرشان را که نماد حکمت و هدایت بود، به ضلالت و خطا متهم ساختند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (همان). این اتهام درواقع نمایانگر اوج انحراف فکری آنان است؛ زیرا حقیقت را با چشمانی مملو از حسادت و کینه نگریستند و بدین ترتیب، نه تنها خود را از مسیر حق منحرف کردند، بلکه با این ادعای باطل، زمینه را برای توجیه حسادت خویش مهیا ساختند. این تحلیل نشان‌دهنده‌ی آن است که خودفریبی و غایت خیالی اولین مرحله‌ی سقوط به ورطه‌ی حسد و گناه است؛ زیرا فرد به جای آنکه حقیقت را بپذیرد، در پی آن است که با جعل دلایلی سست و بی‌پایه، خطای خویش را موجه جلوه دهد. چنین فرایندی انسان را نه تنها از درک حقیقت باز می‌دارد، بلکه به توهمی از عدالت و صحت می‌رساند که درنهایت، به فروپاشی اخلاقی و معنوی و عقده‌ی حقارت در او منجر می‌گردد. این توجیحات مانند تارهای از عنکبوت‌اند که هرچند در ظاهر استوار و منظم به نظر می‌رسند؛ اما در برابر حقیقت محض سست و بی‌پایه‌اند:

«وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنكبوت: ۴۱).

بار معنایی مقوله‌ی «تبعیض» و «تفاوت» با یکدیگر متفاوت است. تبعیض به معنای اعطای برتری به شخص یا چیزی بدون اساس عقل و منطقی است، درحالی‌که تفاوت بر مبنای شایستگی و استحقاق شکل می‌گیرد. برتری ناشی از تفاوت نتیجه‌ی توانایی‌ها و فضایل حقیقی است (فیومی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۵۴-۵۶). برادران یوسف پنداشتند که پدرشان میان ایشان تبعیض روا می‌دارد. آنان خود را به لحاظ مادی و جسمانی نیرومندتر از یوسف می‌پنداشتند و بدین سبب اظهار داشتند: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» (یوسف: ۸)؛ اما در حقیقت، پدر میان آنان تفاوت قائل بود؛ تفاوتی که نه از نظر امور ظاهری و دنیوی، بلکه از خصایص معنوی و تفوق نفسی خدادادی یوسف سرچشمه می‌گرفت. این تفاوت از شناخت عمیق و الهاماتی برخاسته بود که یعقوب از درون پاک و مقام معنوی و نبوی یوسف داشت.

### ۴-۳- تجربه‌ی زیسته‌ی متفاوت برادران با حضرت یوسف

«شیوه‌ی زیستن» تعبیری است که تنها در دیدگاه روان‌شناختی آدلر جایگاه و معنای خاص خویش را می‌یابد و می‌توان گفت که این مفهوم به صورتی انحصاری و متمایز، نشان از اندیشه‌ی او دارد (منصور، ۱۳۷۱، ص ۲۱۰). درواقع، سبک زندگی آدلری طریقتی فردی است که در آن، الگویی از خصایص، کنش‌ها و عادات آدمی متبلور می‌شود؛ گویی همه‌ی این عناصر در تلاشی برای نیل به برتری و جبران عقده‌ی حقارت درهم تنیده شده‌اند (کارور، ۱۳۸۷، ص ۴۵۹). داستان یوسف<sup>(ع)</sup> در تربیت انسان و تنظیم سبک زندگی وی و حتی درنهایت برادران، نقشی کلیدی و بی‌نظیر ایفا می‌کند؛ زیرا داستان یادشده تجسمی عینی و ملموس از حیات یک امت و درعین حال، تجلی‌گر عمیق‌ترین تجربیات عملی یک ملت به‌شمار می‌آید.

آیه‌ی «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ» (یوسف: ۷) به‌عنوان تجلی‌گاه حکمت الهی، داستان یوسف<sup>(ع)</sup> را در قالبی از درس‌های عبرت‌آموز برای جویندگان حقیقت به تصویر می‌کشد. این روایت در تطبیق با نظریه‌ی «سبک زندگی» آدلر، نمایانگر همان مسیر فردی است که انسان در جستجوی برتری و تعالی برمی‌گزیند. آدلر معتقد است که هر فرد در مواجهه با چالش‌های زندگی، به شیوه‌ای خاص در پی غلبه بر محدودیت‌ها و نیل به برتری برمی‌آید (آدلر، ۱۳۷۰، ص ۶۵). یوسف<sup>(ع)</sup> نیز با تقوا، صبر و خردمندی «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف: ۹۰)، از دل مصائب و کینه‌های برادران، راه خویش را به‌سوی کمال اخلاقی و معنوی هموار می‌سازد. وی با ایستادگی در برابر ناملایمات، به جایگاه برتری حقیقی دست می‌یابد: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (همان: ۵۴) و این داستان مثالی است از سبک زندگی‌ای که آدمی را به اوج کمال انسانی رهنمون می‌سازد: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا» (همان: ۲۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۲۰۷).

در مقابل، سبک زندگی برادران را می‌توان نمودی از فرورفتن در هواهای نفسانی، تنگ‌نظری و حسد دانست. آنان به‌جای پیمودن راه فضیلت و تعقل، در امیال دنیوی و نفسانی برای نیل

به برتری گرفتار آمدند و سبک زیستی را برگزیدند که با آتش کینه‌ورزی، رقابت‌های حقیرانه و برادرکشی همراه بود. این شیوه‌ی حیات که بر مدار خودخواهی و نخوت بنا گشته است که مصداق «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا» (یوسف: ۸۳) است، نه در جستجوی تعالی و برتری معنوی، بلکه در پی تحقیر و تضعیف مقام برتر بود، گویی تلاش برای کسب برتری مادی و ظاهری به بهای سقوط اخلاقی است (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۴۵۹). بی‌شک رفتار و تصمیمات آنان نشان‌دهندی سبک زندگی‌ای است که در ورطه‌ی انحطاط، بر اساس خودپرستی و کدورت دل‌ها شکل گرفته است و این‌گونه به‌جای یوسف<sup>(ع)</sup>، خود را به چاه گمراهی فروبردن؛ چاهی که برعکس یوسف، نه راه برتری، بلکه مایه‌ی خواری‌شان گردید.

از شگفتی‌های داستان یادشده، آنچه حائز اهمیت است، این مهم است که در این داستان هر چهره سرانجام به عاقبتی خوش دست می‌یابد، به‌گونه‌ای که یوسف<sup>(ع)</sup>، با تدبیر الهی، به مقام رفیع حکومت نائل می‌شود، برادرانش به گناهان خویش اقرار می‌کنند: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (یوسف: ۹۷)، پدر در آغوش رحمت الهی بینایی ازدست‌رفته‌اش را بازمی‌یابد: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا» (همان: ۹۶) و سرزمین قحطی‌زده‌ی مصر و اطراف در سایه‌ی شفاعت و درایت یوسف از هلاکت نجات می‌یابد. در این دنیای پرتلاطم، دل‌تنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت بدل می‌گردند و این‌گونه است که سرنوشت هر شخصیت در داستان یادشده در بستر عشق و آشتی، به کمال می‌رسد و افق‌های جدیدی از امید و روشنی را فراروی بشر می‌گشاید.

### ۳-۵- توهم خودآگاهی و تعالی برادران

از دیدگاه آدلر انسان، این حیوان ناطق و صاحب‌اختیار، همچون صنعتگری توانا، قالب‌گر شخصیت خویش است و گوهر شخصیت خویش را با داستان خود می‌سازد. او چونان آینه‌ای است که از پس غبار زمان، به سیمای خویش نیک می‌نگرد و با اندیشه‌ورزی، راز نهان رفتارهایش را درمی‌یابد. آگاهی او نه صرفاً بر آنچه می‌کند، بلکه بر انگیزه‌های نهفته در تاروپود اعمالش سایه افکنده است. هر گام و هر رفتار، پرده‌ای از مقاصد و اهداف دوردست اوست که از پس این ظواهر، مراد نهایی خود را با تیزبینی تمام درک می‌کند. در این مقام، آدمی چونان ناخدایی است که در اقیانوس زندگی، سکان کشتی شخصیتش را با آگاهی به‌سوی ساحل مقصود می‌چرخاند. او نه تنها می‌داند که در این اقیانوس پرتلاطم چه می‌کند، بلکه از چرایی حرکتش و غایت آن به‌نحو دقیق و عمیق باخبر است (کریمی، ۱۳۸۹، ص ۹۵).

در آیه شریفه‌ی «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (یوسف: ۹)، برادران یوسف که در گرداب نفس اماره و آتش حسد به دام افتاده‌اند، با توهمی مخرب و انحرافی به این نتیجه می‌رسند که برای جلب توجه و محبت پدر، چاره‌ای جز حذف یوسف<sup>(ع)</sup> وجود ندارد که چونان مانعی بر سر راه آرمان‌های ایشان جلوه می‌کند. این تصمیم که با دقت و تأمل در چرایی رفتار و غایت نهایی مقصود آنان اتخاذ شده، حاکی از آگاهی

ایشان از کنه نیت‌ها و انگیزه‌های نهفته در سلوکشان است. در بستر نظریه‌ی آدلری، این نوع رفتار را می‌توان به‌نوعی خودآگاهی تشبیه کرد. برادران در نقش معماران شخصیت و سرنوشت خویش، به این باور رسیده‌اند که با نفی و طرد عامل (یوسف<sup>(ع)</sup>)، مسیر برای دستیابی به آرمان‌های فردی‌شان هموار خواهد شد و محبت بی‌قیدوشرط پدر به‌سوی آنان معطوف می‌گردد. در اینجا، برادران از اعمال خویش و انگیزه‌های پنهان در پس آن‌ها آگاه‌اند و می‌دانند که این فعل ناشی از تمنای تسلط و جلب محبت پدر است؛ اما تفاوت در آن است که ایشان با تأملی ناقص و انحرافی، بر توجیه‌کنشی ناپسند تکیه دارند؛ همچنین هدف نهایی آنان که به‌نوعی توبه و تقوا پس از انجام فعل ناپسند (قتل یا تبعید یوسف<sup>(ع)</sup>) است: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (همان)، بیان‌کننده‌ی نوعی «توجیه اخلاقی» است که انسان در تفکر آدلری با آن مواجه می‌شود؛ جایی که فرد حتی پس از ارتکاب اعمالی ناپسند، بازهم با نگاهی تأمل‌گرایانه، به‌دنبال جبران و اصلاح شخصیت خود است. این فرایند به‌گونه‌ای نمایش‌دهنده‌ی تلاش آدمی برای آفرینش و شکل‌دهی به شخصیت خویش است، هرچند به قیمت اتخاذ راه‌هایی خطا و مغایر با اصول اخلاقی تبدیل می‌شود. درنهایت، این همسویی میان آگاهی برادران از رفتارشان و هدفمندی آن با آنچه آدلر در باب خودآگاهی و خلق شخصیت انسان بیان می‌کند، نشان از جدالی همیشگی در نفس انسان دارد؛ جایی که در میانه‌ی تضاد انگیزه‌ها و کشش‌های درونی، آدمی به‌دنبال راهی است تا با کنار زدن موانع به کمال مطلوب و تسلط بر عواطف و احساسات دیگران دست یابد.

#### ۴- نتیجه‌گیری

ازآنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که مقوله‌هایی همچون عقده‌ی حقارت، رقابت، حسادت، برتری‌جویی و غایت خیالی مؤلفه‌های کلیدی بحران درونی شخصیت‌ها در داستان فرزندان حضرت یعقوب<sup>(ع)</sup> هستند. در چهارچوب روان‌شناسی آدلری، احساس حقارت می‌تواند نیرویی انگیزشی برای رشد فردی باشد؛ اما در صورتی که این احساس به‌درستی مدیریت نشود، ممکن است به رفتارهای آسیب‌زا و حتی خشونت منجر گردد. برادران یوسف<sup>(ع)</sup> در یک ساختار خانوادگی متعالی رشد یافتند؛ اما محبت و عنایت ویژه‌ی پدر به یوسف<sup>(ع)</sup> را ناعادلانه تلقی می‌کردند. این حس آنان از تبعیض موجب تقویت حسادت و عقده‌ی حقارت شد و درنهایت، به اقداماتی مانند توطئه علیه یوسف<sup>(ع)</sup>، تبعید او و تلاش برای حذف نماد برتری تبدیل گردید. این فرایند را می‌توان در قالب «جبران افراطی» تبیین کرد؛ یعنی تلاشی ناخودآگاه برای جبران احساس ضعف و ناتوانی از طریق سلطه‌جویی و حذف رقیب؛ همچنین تحلیل تربیتی این واقعه‌ی قرآنی نشان می‌دهد که مدیریت عقده‌ی حقارت در فرزندان از طریق تربیت صحیح، ایجاد حس اعتمادبه‌نفس و تقویت مهارت‌های عاطفی و شناختی می‌تواند مانع از انحراف شخصیتی و بروز رفتارهای مخرب شود. همسو با آن، آموزه‌های تربیتی قرآنی و اصول روان‌شناسی آدلری بر اهمیت تقویت عزت‌نفس، پرهیز از مقایسه‌های ناعادلانه و ایجاد فضای همدلی در میان فرزندان تأکید دارند. این نتایج بر ضرورت توجه والدین و مربیان به ابعاد روان‌شناختی تربیت برای پیشگیری از شکل‌گیری احساس حقارت

و پیامدهای منفی آن تأکید می‌کند. بر اساس این نظریه، فرد یا گروهی که احساس ناتوانی و کمبود در خود دارند، ممکن است به روش‌های مختلف سعی در جبران این احساسات کنند که یکی از این روش‌ها ممکن است به صورت رقابت و ایجاد احساس برتری بر دیگران ظهور یابد. این موضوع در رفتارهای برادران یوسف با او قابل مشاهده است.

برادران یوسف به علت محبت بیش‌ازحد حضرت یعقوب به یوسف، خود را در موقعیت کمبود محبت و توجه احساس کرده و این احساس، کم‌ارزشی و حقارت را در آنان ایجاد نموده است؛ به همین سبب، آنان در تلاش برای جبران این احساس، یوسف را به چاه انداختند و سپس به دروغ به پدر خود خبر مرگ او را دادند. رفتارهایی چون حسادت، دشمنی و رقابت در این داستان درنهایت به عقده‌ی حقارت منجر شده است که با نظریه‌ی آدلر هم‌خوانی دارند. از نگاه آدلر، این رفتارها واکنش‌هایی به عقده‌ی حقارت است که درنهایت، به تخریب روابط اجتماعی و فردی منجر می‌شود. درعین حال، حضرت یعقوب در مواجهه با این رفتارها و درک احساسات فرزندان خود، واکنش‌هایی مبتنی بر نوعی آگاهی و راهبرد تربیتی متفاوت اتخاذ کرده است. در طول داستان، او با صبر و حکمت خود، علی‌رغم درد و رنج فراوان توانسته است از واکنش‌های منفی خودداری کند و به تربیت فرزندانش ادامه دهد. می‌توان گفت که یعقوب درنهایت به این نتیجه می‌رسد که تربیت صحیح باید بر اساس درک و توجه به نیازهای روانی فرزندان باشد، نه صرفاً بر اساس محبت. این جستار نه تنها ابعاد روانی و اجتماعی داستان را روشن می‌کند، بلکه به ما کمک می‌کند تا شیوه‌های تربیتی مبتنی بر توجه به نیازهای روانی و اجتماعی افراد را در نظر بگیریم؛ همچنین می‌تواند تأکید کند که شناخت صحیح وجوه مثبت و منفی عقده‌های حقارت و راه‌های مقابله با وجوه منفی آن در فرایند تربیت و ارتباطات انسانی اهمیت دارد.

## منابع

- قرآن کریم
- آدلر، آلفرد: روان‌شناسی فردی؛ ترجمه‌ی حسن زمانی شرف‌شاهی؛ تهران: تصویر، ۱۳۷۰ ش.
- —؛ مفهوم زندگی را دریابید؛ ترجمه‌ی ناهید فخرایی؛ تهران: کتاب، ۱۳۷۶ ش.
- —؛ شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی؛ ترجمه‌ی طاهره جواهرساز؛ تهران: رشد، ۱۳۷۹ ش.
- —؛ سیکولوژی‌تک فی الحیاة: کیف تحیاها؛ تعریب: عبدالعلی الجسمانی؛ بیروت: دارالعربیة للعلوم، ۱۹۹۶ م.
- آریان‌پور، امیرحسین؛ «فروئیدیسم؛ تشریح و انتقاد آن»؛ صدف، شماره‌ی ۲-۳، ۱۳۳۶ ش.
- آلوسی، محمودبن‌عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- ثعلبی، احمد؛ الكشف والبیان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن‌بن‌محمد؛ زاد المسیر فی علم التفسیر؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
- پارسایی‌پور، مصطفی و لیلیا صادقی نقدعلی؛ «تحلیل روان‌شناختی شخصیت داعش در رمان «وشم الطائر» بر اساس نظریه شخصیت آلفرد آدلر»؛ لسان مبین، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۵۷، ۱۴۰۳ ش.
- پرچم، اعظم؛ فاتحی‌زاده، مریم؛ محققیان، زهرا؛ «ابعاد سه‌گانه نظریه‌ی امید اسنایدر و تطبیق آن با دیدگاه قرآن کریم»؛ تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۱، ۱۳۹۲ ش.
- تولان، مایکل جی؛ درآمدی نقادانه و زبان‌شناختی بر روایت؛ ترجمه‌ی ابوالفضل حری؛ تهران: فارابی، ۱۳۸۳ ش.
- ثقفی‌تهرانی، محمد؛ تفسیر روان‌جاوید؛ تهران: برهان، ۱۳۹۸ ق.
- حسینی‌شاه‌عبدالعظیمی، حسین‌بن‌احمد؛ تفسیر اثنا عشری؛ تهران: میقات، ۱۳۶۳ ش.
- فخر رازی، محمدبن‌عمر؛ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ بیروت: مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- رضایی هفتادار، حسن و صفر نصیریان؛ «ارزیابی نظریه‌ی روان‌کاوی فروید از منظر معارف وحیانی به‌ویژه نهج‌البلاغه»؛ تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره‌ی ۱۴، شماره‌ی ۳، ۱۳۹۶ ش.
- سیاسی، علی‌اکبر؛ نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- سید قطب، إبراهیم حسین؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت: دار الشروق، ۱۴۱۲ ق.
- شاملو، سعید؛ مکاتب و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت؛ تهران: رشد، ۱۳۸۲ ش.
- شیخ طوسی، محمدبن‌حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ مصحح: احمد حبیب عاملی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.
- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۳ م.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن؛ مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ ترجمه‌ی محمد بیستونی؛ تهران: نشر فراهانی، ۱۳۶۳ ش.
- طوسی، احمدبن‌محمد؛ تفسیر السنین الجامع للطائف البساتین؛ به شرح: محمد روشن؛ تهران:

کتابخانه مجلس، ۱۳۴۵ ش.

- طیب، عبدالحسین؛ اُطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: اسلام، ۱۳۷۸ ش.
- علی‌پور دهاقانی، فاطمه؛ شوهی اله‌کوهی، عاطفه؛ امیری، مجید؛ «تحلیل روان‌شناسی داستان حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> در قرآن کریم»؛ مطالعات روان‌شناسی و علوم تربیتی (مرکز توسعه آموزش‌های نوین ایران)، دوره ۲، شماره ۳، ۱۳۹۵ ش.
- فیومی، احمدبن‌محمد؛ المصباح المنیر؛ بیروت: المکتبة العصرية، ۱۴۲۸ ق.
- قرائتی، محسن؛ تفسیر نور؛ تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸ ش.
- کارور، چارلز و شی‌پر، مایکل اُف؛ نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه‌ی احمد رضوانی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷ ش.
- کریمی، یوسف؛ روان‌شناسی شخصیت؛ تهران: ویرایش، ۱۳۸۹ ش.
- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مروتی، سهراب و مینا یعقوبی؛ «نقد و بررسی نظریه انسان‌شناسانه «مازلو» با رویکردی بر آیات قرآن کریم»؛ مطالعات قرآن و حدیث، دوره ۴، شماره ۱، ۱۳۸۹ ش.
- ملاابراهیمی، عزت؛ زند وکیلی، محمدتقی؛ بیگدلی، نرجس؛ «تحلیل شخصیت موسی<sup>(ع)</sup> و فرعون در قرآن کریم بر اساس نظریه رشد و تباهی اریک فروم»؛ پژوهش‌های ادبی - قرآنی، دوره ۱۱، شماره ۲، ۱۴۰۳ ش.
- مقدم متقی، امیر؛ عرب، عباس؛ سلیمانی، کیمیا؛ «مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سبک قرآن مطالعه موردی سوره‌های یوسف، کهف و طه»؛ مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم، دوره ۲، شماره ۱، ۱۳۹۷ ش.
- منصور، محمود؛ احساس کهنتری؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش.
- Farsi, I. (2022). The Basic Principles of Alfred Adler's Individual Psychology. The Review of Contemporary Scientific and Academic Studies, 2(7).
- Dreikurs, R. (2017). Individual Psychology: The Adlerian Point of View (pp. 234–256). Routledge.
- Esping, A. (2018). Franklian Existential Epistemology (pp. 125–142). Palgrave Macmillan, Cham.
- Sptyska, L. (2022). Interrelation of social and individual aspects in personality. InterConf, 28(137), 147–153

